**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۷/۰۱/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر سیاق در دلالت عبارت

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**امر واقع در سیاق مندوبات**

بحث در مورد سیاق و تأثیر وقوع امر در سیاق مندوب در دلالت امر بر وجوب و وقوع نهی در سیاق مکروه در دلالت نهی بر حرمت بود. محصل عرض ما این شد که سیاق ظهور امر و نهی را در وجوب و تحریم از بین می‌برد گاهی اوقات ظهور در استحباب ایجاد می‌کند گاهی اوقات ظهور در این ایجاد می‌کند که متکلّم در مقام بیان از اعم است گاهی اوقات اجمال ایجاد می‌کند به اختلاف موارد که توضیحش گذشت حالا اینجا یک سری تنبهاتی در مسئله هست که عرض می‌کنم. یکی این هست که آیا در جایی که ... مرحوم آقای داماد سه صورت در مسئله ذکر کرده بودند مسئله سه شکل کرده بودند یک شکل این هست که دوتا امر داشته باشیم یکی از امرها ندبی باشد بخواهیم ببینیم امر دیگر به چه شکلی است صورت دوم اینکه یک امر داریم دوتا متعلق دارد که به نحو عطف هم عطف شده‌اند صورت سوم این هست که یک امر واحد هست به شیء اجزاء‌دار و نهی واحد هست به شیء اجزاءدار. و یا مقیّد به قیدی است که صحبت این است که اگر قیدش استحبابی باشد و یا بعضی از اجزاء استحبابی باشد آیا می‌توانیم اصل امر واجب بدانیم یا نمی‌توانیم مرحوم آقای داماد قائل شده بودند که نه وجوب امر باقی می‌ماند خب اینجا می‌خواهیم ببینیم مطلب درست هست یا درست نیست بنابر پذیرش اصل بقای امر بر وجوب یک موقعی هست اصل بقای امر بر وجوب نپذیرفتیم حالا اگر قبول کنیم که امر باقی بر وجوب می‌ماند آیا این صورت را هم می‌توانیم قائل بشویم یا نمی‌‌توانیم قائل بشویم؟ یک موقعی این را روی مبنای مرحوم آقا ضیاء دنبال می‌کنیم به بیان مرحوم آقا ضیاء یکی به بیان مرحوم آقای خوئی دنبال می‌کنیم. بیان مرحوم آقا ضیاء این بود که ظهور امر

وقتی منعقد شد قرینه منفصل ظهور را از بین نمی‌‌برد خب این مبتنی بر این هست که ما برای امر متعلق به اجزاء عدیده، ظهورات عدیده قائل بشویم یا به امر متعلق به یک مقیّد به قید ظهور عدیده قائل بشویم در حالی که مطلب این است که یک ظهور بیشتر ندارد در جایی که جملات عدیده باشد ممکن است ما ظهورات عدیده قائل بشویم کما اینکه فرض این است که آقا ضیاء ظهورات عدیده قائل شده ولی جایی که یک امر وجود داشته باشد بگوییم این امر وجود داشته باشد بگوییم این امر چندتا ظهور دارد خیلی ادعایش مشکل هست و به نظر می‌رسد که اگر در جملات متعدد هم ظهورات عدیده ... ما اصل آن مطلب را منکر بودیم ولی با فرض اینکه قبول کنیم که قطعات جمله ظهورات عدیده باشد دیگر آن جایی که جملات مستقل باشد خب می‌توانیم ولی جایی که یک امر باشد متعلق به یک شیء بخواهیم چندتا ظهور برایش قائل بشویم خیلی سخت است. این روی مبنای مرحوم آقای عراقی است. اما روی آن مبنای مرحوم آقای خوئی که بحث ظهورات در کار نیست بحث این است که امر دالّ بر بعث است و بعث به حکم عقل وجوب امتثال را می‌آورد به نظر می‌رسد روی این مبنی هم اینجا نباید بحث را پیش کشید چون ما حالا یا قائل می‌شویم نسبت به اجزاء یک مرکب امر ضمنی هست به حکم عقل وجوب امتثال می‌آورد به نظر می‌رسد روی این مبنی اینجا نباید بحث را پیش کشید چون ما حالا یا قائل می‌شویم نسبت به اجزاء یک مرکب امر ضمنی هست یا نسبت به ذات مقیّد امر ضمنی وجود دارد این جور هست معمول آقایان مبنایشان این هست. یک مطلب دیگر که از بعضی کلمات مرحوم آقا سید محمد فشارکی استفاده می‌شود که امر به اجزاء و ذات مقیّد و قید امر غیری است نه امر ضمنی و امر دیگری هست غیر از امر به ؟؟؟. اگر گفتیم امر ضمنی هست خب این امر همان است یک امر بیشتر ما نداریم این امر واحد یا استحبابی هست یا وجوبی است معنی ندارد که امرهای عدیده ... ما قرینه‌ای که اقامه شد بر اینکه این بعث ما ولو به لحاظ بعضی از اجزاء وضع استحبابی است این کشف می‌کند که این امر و این حکم، حکم استحبابی است بعثهای عدیده و امرهای عدیده که نیست بخواهیم بین‌شان تفکیک قائل بشویم اما اگر گفتیم واجب

غیری است. واجب غیری از یعنی از باب مقدمه است از باب مقدمه این هم مقدمه در وجوب و استحباب تابع ذی‌المقدمه هست وقتی این مجموع و مرکب ولو به قرینه اینکه بعضی از اجزاء است مستحب است این مجموع بما هو مجموع یا مقیّد بما هو مقیّد استحبابی شد طبیعتاً مقدمه‌اش را هم نمی‌‌توانیم بگوییم مقدمه‌اش ... آن وجوبی که از حیث مقدمیت وارد شده آن وجوب مثلاً آن طلبی که از حیث مقدمیت واجب شده آن طلب استحبابی نباشد اینکه معنی ندارد. بله دلیل دیگر ممکن است واجب باشد ولی بحث ما سر این نیست طلبی که به مناط مقدمیت باشد از حیث وجوب و استحباب و الزام و عدم الزام تابع طلب ذی‌المقدمه است فرض این است که طلب ذی‌المقدمه استحبابی است پس طلب مقدمه هم باید استحبابی باشد

پرسش: اگر ما وضعی بگوییم چی؟ بگوییم ظهور در قیدیت دارد و قیود مختلف ؟؟؟ مثلاً چندتا جزء است می‌گوییم ظهور دارد در اینکه هر یک جزء‌اند و جزئیت هم وقتی ثابت شد حالا امر می‌گوید که باید امتثال بشود برخی جاهایی که ترخیص داریم آنها ندب حساب بشود پاسخ: خود جزئیت بما هو جزئیت که لزوم امتثال ندارد لزوم امتثال از چیزهای احکام تکلیفیه است. آن جزئیت از آن در واقع ما می‌فهیمم که مجموع مرکب مطلوب حالا الزامی یا استحبابی شارع است جزئیت مثلاً احکام وضعیه بما هو احکام وضعیه وجوب امتثال و اینها ندارند. عصیان و اینها

پرسش: جزئیت دوباره یا امر ضمنی می‌خواهد یا امر غیری پاسخ: جزئیت باید کاشف از این باشد که آن امر مرکب به چیز به چه شکل است آن بازگشت می‌کند به ... حالا با غمض عین از این مطلب که آیا وجوب مثلاً یا استحباب غیری خودش وجوب امتثال یا عدم امتثال دارد ما حالا از آن جهت غمض عین کنیم که آیا حکم عقل به لزوم امتثال محط‌اش وجوب نفسی است یا وجوب غیری را هم شامل می‌شود حالا آنها کار ندارم اشکال هم ‌نمی‌کند وجوب غیری هم لزوم امتثال دارد آن فرقی ندارد بین وجوب نفسی و وجوب غیری این است که بعضی‌ها فرق می‌گذارند به نظر ما ناتمام است ولی حالا آنها را نمی‌خواهیم وارد بحثش بشویم

ما با غمض نظر از آن بحثها آن به نظر می‌رسد که این صورت را نباید داخل در صور مسئله کرد یعنی نه داخل در ... به هر حال آقای داماد بحث کرده ملتزم شده مرادم این هست که این هم به هر حال حکمش با حکم دو صورت دیگر فرق دارد نباید حکمش یک کاسه کرد.

خب این یک تنبیه بود. تنبیه دوم اینکه اگر ما مبنای مرحوم آقای ... آیا حکم امر و نهیی که با صیغه فهمیده شده با امر و نهیی که با ماده فهمیده می‌شود یکسان هست یا یکسان نیست؟ بخصوص این کلام روی مبنای مرحوم آقای خوئی بیشتر مطرح هست روی مبنای مرحوم آقاضیاء که ظهور را ظهور لفظی می‌گیرند خب واضح هست که اگر یکی از دوتا امر از وجوب افتاد به دیگری سرایت نمی‌کند چون ظهورشان مستقل از هم هستند قرینه منفصله حجیّت یک ظهور را از بین می‌برد حجیّت ظهور دیگر را از بین نمی‌‌برد فرق ندارد حالا این ظهور مستفاد از صیغه باشد مستفاد از ماده باشد آن تفاوت ندارد اما روی مبنای آقای خوئی چطور؟ آیا آن حکم عقل در اینجاها هست یا نیست؟ خب روی مبنای آقای خوئی هم یک صورتش شاید روشن باشد جایی که ما از قرینه خارجی بفهمیم که ... حالا قرینه خارجی یا داخلی بفهمیم که متکلّم لفظ وجوب را در جامع به کار برده مثال این هست که صیغه این هست که بگوید «اغتسل للجمعة و اغتسل الجنابة» یا «اغتسل للجمعة و الجنابة» یا حالا صورت امر واحد را در نظر بگیریم که آقای خوئی می‌گوید اینجا محط کلام هست خب «اغتسل للجمعة و الجنابة» یا دلیل دیگر گفته «وجب غسل الجمعة و الجنابة» ما از اینکه گفته غسل مستحب هست می‌فهمیم این کلمه وجب به معنای مثلاً طلب شدید به کار رفته صحبت سر این هست که این طلب شدید، خب این طلب شدید همان بیانی که آقای خوئی دارند دیگر می‌گویند طلب شدید به حکم عقل لازم الامتثال است مگر ترخیص در ترک داشته باشد در غسل جمعه‌اش ترخیص در ترک ثابت است در غسل جنابتش ترخیص در ترک ثابت نیست بنابراین دلیل بر وجوب است. اگر گفتیم که ظهور پیدا می‌کند این دلیل در اینکه مراد از وجب جامع هست خب این مطلبش نسبتاً واضح هست به نظر می‌رسد اگر ظهور هم پیدا نکند اجمال داشته باشد و ما

نمی‌‌دانیم که آیا وجب در خصوص آن طلب استحبابی به کار رفته یا در جامع طلب به کار رفته؟ احتمال می‌دهیم که این وجب در خصوص طلبِ ... آن صورت که عرض کردیم اجمال پیدا می‌شود اجمال یعنی تردد امر صیغه بین اراده خصوص طلب استحبابی با این حدّ استحبابی یا مطلق طلب که البته قدر متیقنش طبیعتاً ‌اصل طلب هست نسبت به طلب وجوبی دلیل نداریم. خب اینجا چطور؟ به نظر می‌رسد که اینجا هم حکم همانطور است. آن چیزی که عقل حکم می‌کند به لزوم امتثالش اصل الطلب هست و عدم ثبوت آن حدّ استحبابی. اجمال منشأ می‌شود که آن حدّ استحبابی اثبات نشود و مجرد اینکه شاید در مقام واقع این حکم مراد متکلّم از این کلام استحباب باشد این باعث نمی‌شود که مشکلی در اینجا ایجاد بشود این است که به نظر می‌رسد که روی مبنای آقای خوئی علی القاعده باید تفصیل قائل نشویم بین آنجایی که به صیغه باشد و ماده باشد و خود ایشان هم تفصیل قائل نمی‌شود بعضی جاها تصریح دارد آن عبارتی که آوردیم در لا بأس و اینکه بأس را حمل بر کراهت کرده بودند و امثال اینها. بعث آنجا به ماده هست آنجا تصریح می‌کردند که اینجا در لا بأس بالاستیجار ارض و سفینه و دار و اینها اذا اصلح فیها که آن عبارتی که در کتاب الاجاره مثلاً نقل کردیم آن مطلبش مطلب واضح است عرض کردم این خیلی هم مهم نیست که ما مفاد آن بحثی که در حاشیه مصباح الاصول مطرح بود که ماده امر و صغیه امر چی هست؟ خیلی در این بحث دخالت ندارد چون آنکه اینجا هست آن این است که طلب به حکم عقل لازم الرعایة هست مگر ترخیص در خلاف ثابت بشود حالا این طلب با صیغه امر اثبات بشود با ماده امر اثبات بشود هر چی می‌خواهد اثبات بشود آن خیلی در آن نکته‌ای آقای خوئی در این بحث دارند دخالت ندارد. خب این هم این نکته دوم.

دیگر بحث تقریباً تمام است من هم سینه‌ام دیگر بیشتر از این اجازه نمی‌دهد که بحث را ادامه بدهم.

انشاء الله از شنبه بحث سیاق دیگر تمام شد می‌رویم روی بحث ... اصلاً دخالت ... یعنی بحث کلی ما از اینجا بود که آیا قرار گرفتن یک واژه در یک متن اجزاء

دیگر متن چه تأثیری در دلالت متن دارند که سیاق یکی از آن مصادیق بود بحثش را کردیم حالا اینجا بحثی که ... حالا چه در ظهور استعمالی آیا دخالت دارد یا دخالت ندارد یا در ظهور تفهیمی دخالت دارد یا دخالت ندارد همه اینها حالا اختصاص ندارد به بحث ما که دخالت اجزاء جمله در ظهور ... ممکن است مستعمل‌فیه را تغییر ندهد ولی یک ظهوری در مدلول تفهیمی ایجاد کند که آن ظهور خودش به هر حال از کلام فهمیده می‌شود خب بحث ما یک معنای عام هست که اینها را تحلیل بکنیم که ببینیم به چه شکلی هست این بحث هم این نکته را ضمیمه بکنم این بحث ما از دو زاویه می‌توانیم به آن نگاه کنیم یک زاویه این هست که خب ما می‌خواهیم صغرای ظهور را، بحثش اصلش در این بود که چطوری می‌توانیم صغرای اصالة الظهور را تحقیق کنیم این تنقیح موضوع صغرای اصالة الظهور است این از یک زاویه دید. یک زاویه دید که ما از این زاویه وارد شدیم آن این بود که برای اینکه تشخیص بدهیم که موضوع‌له کلام چی هست باید چیزهای دیگری که در ظهور کلام و در دلالت کلام دخالت دارد را بشناسیم تا هر چیزی که از کلام فهمیدیم آن را به حساب وضع نگذاریم اگر این مطلب را فهمیدیم خیلی وقتها آدم دقت که می‌کند می‌بیند که نکات دیگری ولو احتمالاً وجود داشته باشد که آن نکات بتواند منشأ فهم یک معنای خاصی از کلام باشد دیگر نمی‌توانید بگویید این دلالت وضعیه است آن بحث این بود که آیا استعمال دلیل بر موضوع‌له هست یا نه؟ از اینجا به بحث وارد شدیم دیگر بحث این بود که می‌خواستیم این را بگوییم می‌گوییم استعمال دلیل بر موضوع‌له هست ولی یک نکاتی دارد معمولاً ما دقیقاً مستعمل‌فیه را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم آنکه می‌توانیم تشخیص بدهیم این است که این کلام یک معنایی دارد آن مدلول تفهیمی را ما می‌فهمیم اما مدلول استعمالی و مستعمل‌فیه خیلی وقتها به راحتی قابل تشخیص نیست حالا آن مدلول تفهیمی که انسان دارد آن مدلول تفهیمی باید دید آیا منشأ ایجاد آن مدلول تفهیمی الزاماً وضع هست؟ خیلی وقتها نکات دیگری ولو احتمالاً‌وجود دارد که می‌تواند منشأ تکوّن آن دلالت تفهیمیه وجود داشته باشد ما در واقع می‌خواهیم تحلیل کنیم منآشی ایجاد دلالتی که وضعی نیست آن بحثهای

قبلی که می‌کردیم از اینجا ناشی شد حالا بحث خصوصیات جمله یعنی دخالت ... من آن موقع یک تعبیری می‌کردم می‌گفتم کلمات جمله به وسیله سایر اجزاء جمله لون خاص می‌گیرد رنگ می‌گیرد حالا آن تعبیر لون و رنگ و امثال اینها یک مقدار خالی از یک تعبیر شاعرانه و تعبیر به اصطلاح این شکلی نیست می‌خواهیم یک مقدار تحلیلش را دقیق‌تر بکنیم از این تعبیر لون و رنگ یک مقداری استفاده نکنیم که شاید تعبیر دقیق علمی نباشد درست است لون هم خودش چیز هست نمی‌‌خواهم انکار کنم گاهی اوقات لون که ما تعبیر می‌کنیم به این اعتبار هست که بعضی از اینها آن در هویت شیء تأثیر نمی‌کند آن دلالتهایی که ما به کلام هم نسبت می‌دهیم همه دلالتها یک نسق نیست دلالت مقول به تشکیک است بعضی چیزهایش هست

پرسش: ... پاسخ: نه می‌خواهم بگویم شدت و ضعف دارد بعضی چیزها هست یک مفاهیم ... اینکه لون تعبیر می‌کردم اشاره به این نکته بود که گاهی اوقات بعضی چیزها یک رنگی به آن می‌دهد نه اینکه آن حقیقتش را عوض کند تعبیر لون به این جهت تعبیر می‌کردم. ولی حالا ما منهای آن بحث رنگ و امثال اینها بحث را دنبال کنیم اصل ... میان کلام شما بگویم یک بحثی هست در چیزهای ادبیات امروز سایه‌های معنایی تعبیر می‌کنند یک سری چیزها می‌گویند اینها بعضی سایه‌ها دارد سایه‌های معنایی هم اشاره به همین هست که اینها مفهومهایی نیستند که دلالتش به اندازه دلالتهای اصلی است ولی یک نوع مراحل ضعیفی از دلالت در کلام شکل می‌گیرد بعضی چیزها هست که زیبایی‌های کلام شاعرانه خیلی وقتها به خاطر این سایه‌های معنایی هست که در کلام وجود دارد حالا من نمی‌خواهم وارد تمام این خصوصیات بشوم خیلی هم نمی‌خواهم تفصیل قائل بشوم بین اینکه کجا این دلالت از سنخ سایه است کمرنگ است درجه‌اش چقدر است؟ اصل دلالت را می‌خواهیم در موردش صحبت کنیم حالا این درجه‌اش ضعیف و قوی را خیلی در این مقام نیستیم این حالا توضیح ... که عرض کردم یکی از آنها مواردی هست که آقایان تعبیر می‌کنند که «اذا اجتمعا افتراقا و اذا افترقا اجتمعا»

این چه شکلی می‌شود که «اذا اجتمعا افتراقا و اذا افترقا اجتمعا» این تحلیلش چی هست؟ این را مثلاً تحلیل کنیم.

پرسش: ... پاسخ: جزئی از سیاق بود این بحث سیاق، وقوع در سیاق ندب بود یک بحث فرعی بود به خاطر اینکه این بحث در کتابهای فقهی عنوان مستقل پیدا کرده بود ما آن را در واقع تحلیل کلمات قوم را می‌خواستیم ... ولی این بحث دیگر اصلاً حتی در کتب فقهی هم عنوان ندارد مطالبش وجود دارد ولی تحلیلش وجود ندارد ما در واقع می‌خواهیم کلمات فقهاء را تحلیل کنیم که چطور می‌شود که «اذا اجتمعا افتراقا» یا مثلاً این مطلبی که حاج آقا مدعی هستند ایشان می‌فرمایند اوصاف جنس مثل عالم متقی، مکلف و امثال اینها برای اعم از مذکر و مؤنث هستند وقتی که مؤنث در کنار او قرار گرفت این مذکر فهمید می‌شود می‌خواهیم ببینیم چطور می‌شود که وقتی آن کنارش قرار گرفت این معنایش تغییر می‌کند؟ یا مثلاً گاهی اوقات می‌گویند به قرینه عطف مراد از این واژه خاص می‌شود این بحثهایی که در کلمات قوم در مورد عطف وجود دارد فرض کنید که می‌گویند که مثلاً گفته باشند العالم و الفقیه ما بگوییم اینجا مراد از عالم غیر فقیه هست به قرینه مثلاً ... این آیا درست است یا درست نیست؟ حالا آنها را من احیاناً ... مثلاً ما بگوییم که ظاهر عطف، عطف مغایر به مغایر است پس بنابراین اگر عام و خاص را مثلاً بود این یکی قرینه می‌شود بر اینکه آن ... این آیا صغرویاً درست است درست نیست؟ امثال اینها حالا من همه مباحثش را جمع نکردم حالا این یکسری مباحث این شکلی هست حالا این را ملاحظه بفرمایید ببینیم که چکار می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»